



علی توانا ✍️

نسبت هویت قومی و هویت ملی در جامعه چند قومیتی

نظریه‌هایی در مورد قومیت را می‌توان به دو بخش دسته‌بندی کرد: نظریه‌هایی که به شکل‌گیری قومیت می‌پردازند و نظریه‌هایی که به سیاسی شدن قومیت اشاره دارند. آنچه مد نظر ما است، بحث سیاسی شدن قومیت است که به عنوان یک مسئله مطرح است. هرچند دیدگاه‌های متفاوت و متضاد زیادی در این مورد وجود دارد؛ ولی می‌توان به سه بخش دسته‌بندی کرد: نظریه‌های نوسازی، استعمار (داخلی و خارجی) و محرومیت نسبی. نظریه‌های نوسازی خود نیز به دو بخش؛ دیدگاه‌هایی که به تأثیر نوسازی بر کاهش هویت قومی و دیدگاه‌هایی که به افزایش هویت قومی توجه دارند، دسته‌بندی می‌شود. در طیف نخست می‌توان به فریدناند تونیسی، کارل دویچ، کلیفورد گیرتز و مک کورمک اشاره کرد که همه آن‌ها به یمن وجود گسترش ارتباطات جمعی و حمل و نقل، جهانی شدن، مهاجرت و... اتفاق می‌افتد. گروه دوم بیشتر در زمره جامعه‌شناسان تلفیق‌گرا مثل هابرماس، فوکو، گیدنز و استوارت هال قرار می‌گیرد. در بخش نظریه‌های استعمار می‌توان به آراء هیچتر و استعمار داخلی اشاره کرد و در بحث محرومیت نسبی به آراء تدرابرت‌گار.

مؤلفه‌های خاص هویت‌ساز اقوام، مختلف است؛ چرا که صرفاً کارکرد تعریفی برای یک قوم خاصی را دارند؛ ولی

هویت، پاسخی است به چیستی و کیستی هر شخص با مجموعه خصوصیتی متمایز و متشابه‌کننده که از یکسو ما را از دیگران متمایز می‌سازد و از سوی دیگر نقاط اشتراک و تشابه را نشان می‌دهد. امروز موضوع هویت و مسائل مربوط به آن در همه سطوح حیات اجتماعی، از کوچک‌ترین آن‌ها یعنی خانواده تا بزرگ‌ترین آن‌ها یعنی اجتماع بین‌المللی یا جهانی مطرح است و کاستلز «هویت را سرچشمه معنا و تجربه برای مردم» می‌داند. قومیت و ملیت از انواع هویت‌های اجتماعی هستند که چگونگی رابطه و مناسبات آن‌ها با یکدیگر، نقش مهم و مؤثری بر همسبستگی و انسجام اجتماعی، وحدت و وفای ملی و به تبع آن ثبات سیاسی و توسعه اقتصادی دارد. هویت اجتماعی نه تنها ارتباط اجتماعی را امکان‌پذیر می‌سازد؛ بلکه به زندگی اجتماعی معنا می‌دهد. احساس هویت می‌تواند در قدرت و حرارت رابطه ما با دیگران (برای مثال، هم‌وطنان یا کسانی که در قومیت با ما مشترک هستند) سهمی بسزا داشته باشد. تمرکز ما بر هویت ویژه می‌تواند پیوند ما را تقویت کند و به انجام کارهای بسیاری برای یکدیگر وا دارد و در نهایت می‌تواند ما را به فراسوی زندگی‌های فردمحور سوق دهد و جامعه، تصویری که اندرسون از آن یاد می‌کند را به وجود بیاورد.



مؤلفه‌های خاص هویت‌ساز اقوام، مختلف است؛ چرا که صرفاً کارکرد تعریفی برای یک قوم خاصی را دارند؛ ولی نمادهای هویت ملی می‌بایست به گونه‌ای تعریف شوند که بتواند تعریفی جامع و فراگیر از ملت به دست دهد و چنان دارای بسط و گشایش باشد که تمام اقوام علی‌رغم تمایزات قومی، خود را در زیر چتر مشترک و فراخ هویت ملی احساس کنند.



در کشورهای چند قومیتی، زمانی که هویت ملی مبتنی بر هویت جمعی و سایر گروه‌های اجتماعی استوار نباشد، بین هویت قومی و ملی، شکاف و فاصله ایجاد می‌شود که تقویت هویت قومی باعث تضعیف هویت ملی و بحرانی شدن آن می‌شود. دولت‌ها باید در مدیریت چنین جوامع، رویکرد مشارکتی و احترام به تمامی اقوام و گروه‌های اجتماعی داشته باشند و هویت قومی را با نگاه‌های فرهنگی - تاریخی بنگرند. اگر برخورد دولت با هویت قومی، صرفاً سیاسی - ایدئولوژیک باشد، در نتیجه هویت‌های قومی در شکل مقاومت رخ می‌نمایند که رشد رسانه‌های محلی، جهانی شدن، رشد احساس خودآگاهی، تأثیر قدرت‌های بزرگ بر نخبگان قومی و طرح مطالبات خاص قومی، آن را تقویت و برجسته می‌سازد. از موارد دیگری که به هویت‌خواهی قومی منجر می‌شود، می‌توان به احساس ظلم و مظلوم واقع شدن، تزییع حقوق، فرصت‌های نابرابر و نادیده انگاشتن یاد کرد که در جوامع کثیرالقومی مثل افغانستان این موارد دیده می‌شود.

اگر میراث تاریخی مشترک، خاطرات خوش و ناخوش، احساسات و علائق عاطفی مشترک و توجه مستمر به آن میراث و سنن و اساطیر موضوعیت داشته باشد، هویت ملی، برتر از هویت قومی چندگانه خواهد بود و وحدت ملی به جهت وجود چند قومیت سست نخواهد شد؛ البته به شرطی که فرهنگ، قوم، فرقه مذهبی سیاسی، ایدئولوژی و قشر و طبقه اجتماعی خاصی منحصراً قدرت را قبضه نکنند و با خودکامگی و سلطه‌جویی و برتری‌خواهی، احساس همدلی، همدردی، همبستگی و همزیستی را از بین نبرند؛ ولی اگر هویت ملی بدون مد نظر قراردادن اشتراکات فرهنگی اقوام و بی‌توجه به ضرورت مشارکت سازنده تمامی اقوام در تمام

نمادهای هویت ملی می‌بایست به گونه‌ای تعریف شوند که بتواند تعریفی جامع و فراگیر از ملت به دست دهد و چنان دارای بسط و گشایش باشد که تمام اقوام علی‌رغم تمایزات قومی، خود را در زیر چتر مشترک و فراخ هویت ملی احساس کنند. مهم‌ترین مؤلفه‌های سازنده هویت قومی را می‌توان زبان، فرهنگ و آداب و رسوم مشترک، موسیقی و ادبیات، سرزمین، تاریخ و حافظه تاریخی، احساس تعلق قومی، خودآگاهی قومی، نمادها، اسطوره و پیشینه مشترک دانست که این عناصر در تعیین هویت ملی نیز نقش اساسی دارند (توسلی و اصل زعیم، ۱۳۹۰: ۱۳۰).

آنچه از تعاریف هویت اجتماعی در سطوح مختلف از جمله هویت قومی و ملی به دست می‌آید این است که هویت معطوف به تعلق به «ما» می‌شود. به تعبیری، فرد در جامعه خود را با گروهی از هم‌نوعان تعریف می‌کند و این مهم نمی‌تواند محقق شود مگر در سایه ارتباطات گروهی و وجود تفاهم بین الازدانی به گونه‌ای که دیگر اعضای گروه نیز فرد را از آن خود بدانند و در این مرحله است که مفهوم «سرمایه اجتماعی» و ارتباط آن با «هویت اجتماعی» مشهود می‌شود؛ زیرا که تعلق گروهی و جمعی بدون «ارتباط» و «اعتماد» که از ارکان سرمایه اجتماعی محسوب می‌شوند، بی‌معنا است. در این جا بحث هم‌سوی هویت قومی و ملی مطرح می‌شود. اهمیت و نقش همگرایی هویت قومی و هویت ملی در سطوح خرد و کلان و همچنین تأثیر آن بر توسعه پایدار در جوامع چند قومیتی بر کسی پوشیده نیست. امروز بحث‌های زیادی درباره اهمیت یافتن دوباره قومیت‌ها، احیای ناسیونالیسم‌های محلی و شکل‌های محلی هویت فرهنگی مطرح است (گیدنز، ۱۳۸۷، هیوود ۱۳۸۹؛ کاستلز، ۱۳۸۰؛ هانتینگتون، ۱۳۸۴؛ فیتزپتریک، ۱۳۸۱). چنان‌چه هانتینگتون به عواملی مثل شهرنشینی، گسترش رسانه‌ها، جهانی شدن و... به بازتعریف دوباره هویت ملی اشاره می‌کند (هانتینگتون، ۱۳۸۴: ۸۵).

طرح مسئله نسبت هویت قومی و هویت ملی در جامعه چند قومیتی
مثل افغانستان اهمیت اساسی دارد. بر همین اساس وقتی از قوم و
قومیت بحث می‌کنیم، تمام عرصه‌های زندگی یک افغانستانی را
تحت شعاع قرار می‌دهد.



نفی کنیم. ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، اوزبیک است، افغان است، ایماق است و دیگر اقوام هستند. همه آن‌ها بیابند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هرکس به حقوق شان برسند و هرکس درباره سرنوشت خودش تصمیم بگیرد. این حرف ما است. اگر کسی بیاید و نژاد خود را حاکم سازد، دیگران را نفی بکند، این فاشیستی است. این خلاف رسوم بین‌المللی است. بنابراین، ما تکرار می‌کنیم؛ ما نیاز به این همبستگی داریم و نیاز به این کمک داریم...» (مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۴: ۷۶). هم‌چنان او وحدت ملی را در افغانستان یک اصل می‌دانست که با در نظر گرفتن حقوق همدیگر به دست می‌آید.

تا زمانی که هویت ملی فراگیر شکل نگیرد و تعلق خاطر به این هویت در بین همگان ایجاد نشود، افغانستان کشور ضعیف و در برابر اتفاق‌های درونی و بیرونی شکننده خواهد بود. از آن جایی که حکومت‌های گذشته، اقوام را به شهروندان درجه یک و درجه دو تقسیم و تابع سیستم اقتدارگرایانه مرکزی می‌دانستند، عملاً این نگاه موجب افتراق اقوام و رشد رویکردهای مرکزگریز شد. تصفیه‌های قومی، نسل‌کشی، کوچاندن اجباری، هژمونی قوم حاکم، تحمیل و تعمیم هویت قوم و قبیله حاکم بر دیگر اقوام، زمینه رشد هویت‌خواهی قومی را ایجاد کرده است که به یک معنا می‌توان گفت هویت ملی در افغانستان شکل نگرفته و آن «ما»ی مشترک و «اعتماد» به شکل‌گیری آن وجود ندارد. تاریخ افغانستان معاصر پر از روایت‌های یک‌طرفه است و نقطه مشترکی وجود ندارد که همه اقوام به آن تکیه کنند. تاریخ برای یک قوم، مملو از شکوه و عظمت است و برای دیگری، نسل‌کشی، برده‌داری، قتل‌عام و غارت. یکی به این گذشته افتخار می‌کند و دیگری رنج می‌برد؛ اما آن چه امروز مهم است، رسیدن به یک هویت فراگیر است که می‌توان برای یک اجماع‌نظر و هویت ملی به موارد زیر اشاره کرد:

حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و صرفاً با نگاه سیاسی و ایدئولوژی اقتدارگرایی مرکز محور نگریسته شود و سایر اقوام و گروه‌های اقلیت در معرض سلطه حکومت مرکزی دیده شوند، رابطه متغیرهای مذکور به گونه‌ای دیگر رقم خواهد خورد. در این مرحله، هویت‌های قومی می‌توانند به تعبیر کاستلز در شکل «هویت مقاومت» ظاهر شوند و سر از گریبان «قوم‌مداری افراط‌گرایانه» درآورند که در برابر نظام سلطه اجتماعی و سیاسی مرکزی از خود واکنش منفی نشان دهند؛ چرا که دیدگاه‌های سیاسی و ایدئولوژیک به هیچ وجه نمی‌توانند جای مؤلفه‌های فرهنگی و تاریخی یک قوم را در تعریف آن‌ها از خود بگیرند و اقوام برای تعریف و ساختن هویت اجتماعی نمی‌توانند از فرهنگ و تاریخ مشترک قوم صرف نظر کنند و دل در گرو مؤلفه‌های هویت ملی ساخته شده در مراکز قدرت سیاسی که بر واقعیت‌های موجود و سرمایه‌های اشتراکی بنا نشده است و گوهره آن را موضوع اقتدار سیاسی گروه حاکم شکل داده بنهند.

طرح مسئله نسبت هویت قومی و هویت ملی در جامعه چند قومیتی مثل افغانستان اهمیت اساسی دارد. بر همین اساس وقتی از قوم و قومیت بحث می‌کنیم، تمام عرصه‌های زندگی یک افغانستانی را تحت شعاع قرار می‌دهد. به یک معنا می‌توان گفت، قومیت متغیر مستقلی است که بر تمام مناسبات، ساختارها و عملکردها در افغانستان تأثیر می‌گذارد. از آن جایی که چند دهه جنگ برسر هویت قومی و هژمونی قوم حاکم بر دیگران بوده است؛ آسیب‌شناسی و چگونگی رسیدن به هویت ملی را می‌توان کلید حل بسیاری از مشکلات دانست. چنان‌چه شهید عبدالعلی مزاری گفتمان عدالت اجتماعی و برابری اقوام را مطرح ساخت و در یکی از سخنرانی‌های خود، این را به صراحت بیان می‌داشت: «ما مردم افغانستانییم، هیچ نژادی را نمی‌خواهیم

تازمانی که هویت ملی فراگیر شکل نگیرد و تعلق خاطر به این هویت در بین همگان ایجاد نشود، افغانستان کشور ضعیف و در برابر اتفاق‌های درونی و بیرونی شکننده خواهد بود.



با توجه به نکاتی که ذکر شد، هر چند ممکن است همه عوامل شکل‌گیری هویت ملی را در برنگیرد؛ ولی رعایت آن‌ها می‌تواند رسیدن به یک هویت مشترک و ملی را تسهیل بخشد؛ اما آن‌چه در شرایط کنونی افغانستان دیده می‌شود، این موضوعات چندان رعایت نمی‌شود. توزیع ناعادلانه منابع، امکانات و قدرت دیده می‌شود. هنوز تبعیض و تعصب از سوی قوم حاکم بر سایر اقوام در همه بخش‌ها اعمال می‌شود که این‌ها همه، عوامل بازدارنده رسیدن به یک هویت ملی است و چنین به نظر می‌رسد که راه دشواری برای رسیدن به یک هویت مشترک و ملی در پیش رو داریم.

منابع:

۱. توسلی، غلام‌عباس و اصل زعیم، مهدی (۱۳۹۰). هویت‌های قومی و معمای هویت ملی. مجله مطالعات توسعه اجتماعی ایران. سال سوم. شماره ۲.
۲. مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان (۱۳۷۴). احیای هویت: مجموعه سخنرانی‌های استاد شهید عبدالعلی مزاری (چاپ اول). کابل: مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان (سراج).
۳. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۴). چالش‌های هویت در آمریکا. ترجمه: محمود رضا گلشن پژوه، حسن سعید، کلاهی خیابان و عباس کاردان. تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

- احترام به سنن، آداب، آیین‌ها، گویش‌ها، پوشش‌ها و مجموع مؤلفه‌های خرده‌فرهنگ‌های قومی نه در حرف و شعار بلکه باید در برنامه‌های اجرایی خود را نمایان کند و از آن‌ها تقدیر شود.

- ایجاد فضای مناسب برای بالندگی خرده‌فرهنگ‌های بومی در رسانه ملی و برنامه‌های محلی و ملی که در آن رسم و رواج‌های قومی تبارز یابد و زمینه رشد کثرت قومی فراهم شود.

- تجلیل و نکوداشت مشاهیر و مفاخر اقوام در سطح منطقه‌ای و ملی به جهت تقویت رابطه هویت قومی و ملی، زیرا که مشاهیر از نمادهای هویت‌بخش یک قوم یا ملت است.

- توزیع مناسب و عادلانه قدرت سیاسی در مرکز و مناطق به گونه‌ای که همه خود را در آن شریک احساس کنند و آن را از خود بدانند.

- پرهیز جدی از رویکرد تبعیض‌آمیز به اقوام در بحث توسعه پایدار منطقه‌ای و ملی.

- توجه اساسی به مواد آموزشی در مکاتب، به‌نحوی که عدالت و برابری در همه سطوح آن انجام گیرد. نه این‌که از یک قوم یا واقعه تاریخی تعریف و تمجید شود در حالی که آن واقعه برای یک قوم دیگر، به عنوان یکی از تلخ‌ترین واقعه‌های آن قوم به حساب رود.